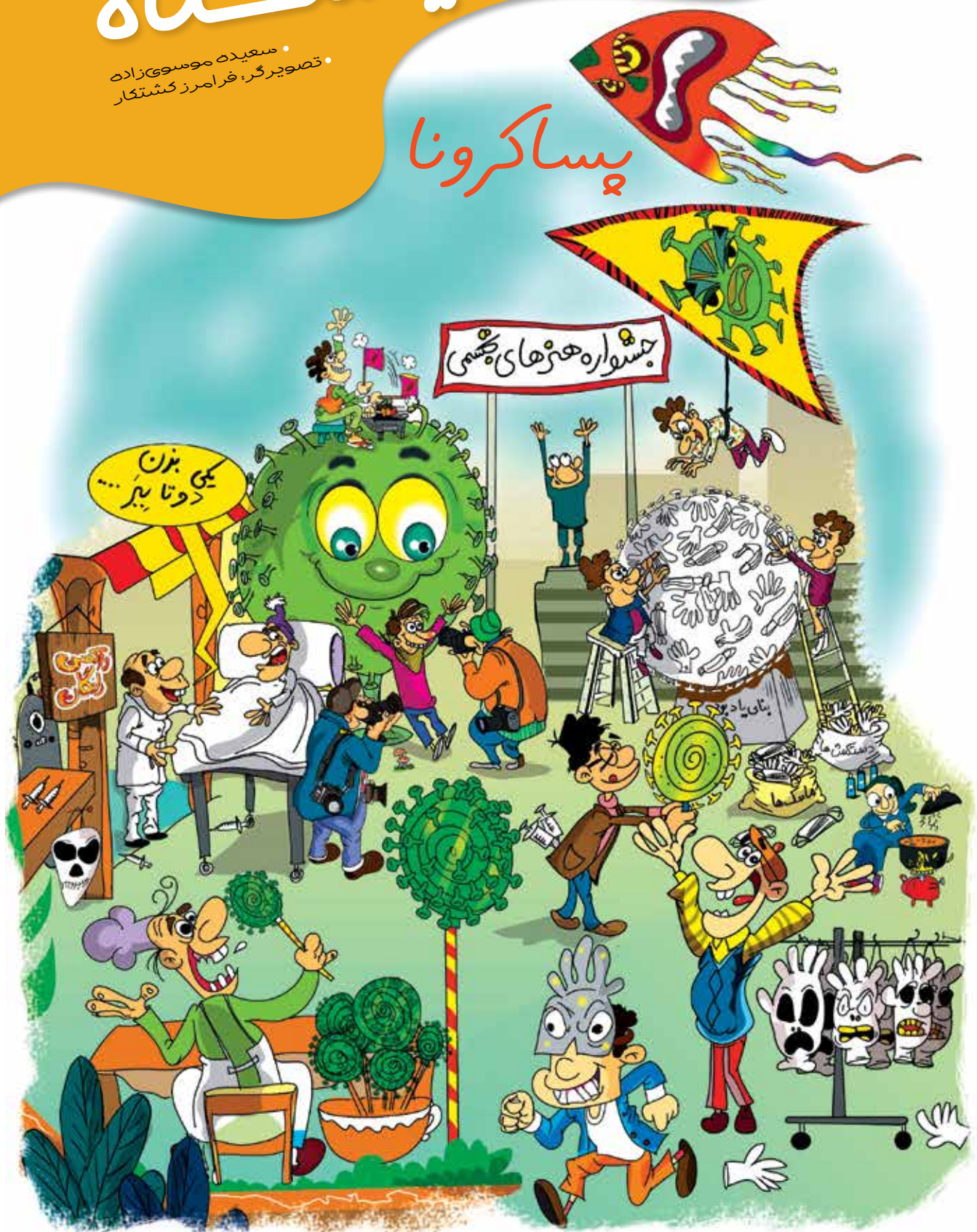


# ایستگاه

• سعیده موسوی زاده  
• تصویرگر، فرامرز گشتکار

## پسا کرونا







### زیاد مطالعه کنیم

آثار فوب کلاسیک\*، آثار طنز فوب، شعرها و داستان‌های نویسندگان فوب کشورمان را هتماً مطالعه کنیم. برای مطالعه آثار طنز می‌توانیم به آرشیو مجله‌های رشد نوجوان در سایت مجله مراجعه کنیم. هر کتابی را هم به دستمان رسید، نفوانیم. وقتمان که زیادی نکرده است. هتماً از معلم‌های عزیزمان راهنمایی بگیریم.

### درست بنویسیم

این عبارت کاملاً اشتباه است: «چون دارم شعر طنز می‌نویسم، پس وزن و قافیه مهم نیست. همین‌که بامزه باشد، کافی است.»  
شعر و داستان و ... هر کدام برای خود اصول و قواعدی دارد که باید به درستی رعایت شود و بعد از آن در قدم بعدی از عناصر طنز آفرین در اثر استفاده می‌شود. همین‌جوری الکی که نیست. پس باید اصول شعر و داستان را با عناصر و شگردهای شوخ‌طبعی و ذوق سرشارمان گره بزنیم و بگذاریم فوب قل بزند و قشنگ با بیفتد. ما در این یادداشت‌ها بیشتر به قسمت شوخ‌طبعی فوهایم پرداخت.

### انسان چرامی خندد؟

انسان موجودی است که می‌خندد و می‌تواند بخنداند؛ البته اگر از این موضوع که بعضی‌ها به ترک دیوار هم می‌توانند بخندند، بگذریم. به مهم‌ترین نظریه‌ها درباره دلایل خندیدن می‌پردازیم.  
**نظریه برتری می‌گوید:** انسان می‌خندد، چون در لحظه‌ای نسبت به دیگری احساس برتری می‌کند. مثلاً وقتی کسی پایش سر می‌خورد و به زمین می‌افتد، به این دلیل به او می‌خندند که نسبت به او احساس برتری می‌کنند و فوش‌حال هستند که پای او نیستند.

من هم مثل شما از این نظریه و از این مدل خندیدن فوشم نیامد. ما به هم خندیدن را دوست نداریم، بلکه با هم خندیدن را دوست داریم.  
**نظریه ناهماهنگی می‌گوید:** درک ناهماهنگی‌ها توسط انسان باعث خنده می‌شود؛ مثل دیدن کسی که پیراهن و کت پوشیده است، اما یارش رفته پیژامه‌اش را عوض کند.

**نظریه آرامش می‌گوید:** انسان با خندیدن، انرژی‌های نهفته درونی خود را آزاد می‌کند و به آرامش می‌رسد و به همین دلیل است که می‌خندد. درست است که خنده بر هر درد بی‌درمان دواست، اما نه هر خنده‌ای و



نه به هر قیمتی.

خنده بر لب دارم و چشمم تر است

خنده با انریشه باشد بهتر است



## اولین قدم

• مهدی فرج‌اللهی  
• تصویرگر: حمید خلوتی



\* به آناری که مایه میاهات و افتخار کشوری حساب شود و جز ادبیات ملی آن کشور باشد کلاسیک می‌گویند.

# بابا تو دیگه کی هستی

مصطفی مشایخی



آوردند پدری فرزند فویش را کنار مردابی برد و با اشاره به لاک پشته چند که مرده بودند گفت: «فرزندم این حیوانکی‌ها که در زیست‌بوم طبیعت نقشی بسزا دارند، پلاستیک فورده‌اند؛ پلاستیکی که بعضی از آدمیان در کنار مرداب رها می‌سازند و اوخ چه نگوهره کاری ست این کار که گفته‌اند: «زباله مینداز هر جا نشستی، بابا تو دیگه کی هستی.»

باری چون حرف پدر گفته آمد، فرزند مشت‌پیس فور و پاکتش را در مرداب افکند. جهان‌دیده‌ای دید و رو به پدر گفت: «اگر به‌جای فک فرسودن و نصیحت فرزند، لاک پشته‌ها را آموزش دهی که پلاستیک نغورند، زودتر به نتیجه می‌رسی که گفته‌اند:

اگر فرزند هرفت را نیوشید

چه بهتر، ورنه در هر ساعت از روز

چو دیری لاک پشته مستعدتر

به او مضمون هرفت را بیاموز»

# فن وزوز بیان

سعیده موسوی زاده



کار او همیشه پیچ است

هرف می‌زند از این و آن

زیر گوش من

زیر گوش دوستم

زیر گوش دوستان دوستم

با تفصص زبان و فن وزوز بیان

نصف هرف‌های او فیال‌باغی است

مثل کتری و سماور است، گرم قل قل است

نصف دیگرش بگویم از کجاست؟

از زبان ماست

با مهارت عیبی از دهان ما، چرا چرا

هرف می‌کشد

چون زبانمان شل است

یک کلاغ و چل کلاغ می‌کند، بدون مکث

پوش می‌زند؛ فیبرا

داغ می‌کند

## بیشتر بخوانیم

### سیموغ

برگرفته از منطق‌الطیر عطار نیشابوری  
مؤلف: مرجان فولادوند  
ناشر: مؤسسه فرهنگی برهان

سال چاپ: ۱۳۹۹

دهد را همه می‌شناختند. او بر دست سلیمان پیامبر نشست بود و برای شاهان پیام برده بود. پرنده‌ها سال‌ها پیش او را دیده بودند؛ زمانی که می‌خواست سفر بزرگش را آغاز و پادشاه مرغان را پیدا کند. پرنده‌های پیر از او خبر نداشتند و پرنده‌های جوان او را افسانه

میدانستند. تا اینکه روزی او برگشت. همه پرندهگان در بزرگترین جنگل جمع شدند تا او را ببینند و به سخنانش گوش دهند. آیا او پادشاه مرغان را پیدا کرده بود؟



• سعیده موسوی زاده  
انتخاب من  
زرد و قرمز و بنفش نیست  
عکس‌های پیکانه  
روی کوله و لباس و کفش نیست  
انتخاب من چیزهای دیگری است  
این طرف مادر م که باورش نمی‌شود  
پهانش صلابت سلیقه است  
طفه می‌زند به انتخاب من که  
«این عتیقه است»  
رنگ‌های تیره مال پیدرهاست  
تو هنوز پهنای

# انتخاب

آن طرف پدر  
که با سلیقه فودش برای هر دو تایمان لباس می‌فرد  
طفه می‌زند به من؛  
«په‌زون شدی؟»  
«غیر غم  
اشک و غم‌های بی‌جواب من  
اعتراض‌های بی‌سلیقه پدر  
جمع انتخاب مادر و رنگ‌های بیخ را  
ضرب در طرح‌ها و رنگ‌های بیخ را  
کم‌کنید از انتخاب من»



• صدیقه اسلامی  
(حکایات بهلول)



# همی که گدا ندانت

روزی فلیفه هارون الرشید پنتر سکه به بهلول داد و به او گفت: «بگرد و نیازمندترین سکه‌ها را  
مرد شهر را پیدا کن و این سکه‌ها را به او بده.»  
بهلول سکه‌ها را گرفت و رفت. اما فلیفه زود به دربار فلیفه برگشت. سکه‌ها را  
فلیفه با تعجب پرسید: «چرا به این زودی برگشتی؟ نیازمند را پیدا کردی؟ سکه‌ها را  
به او دادی؟»  
بهلول فکدیر و سکه‌ها را به او برگرداند.  
فلیفه با تعجب گفت: «این‌ها را که فودم به تو داده بودم؟»  
بهلول گفت: «بله می‌دانم.»  
فلیفه با تعجب گفت: «پس چرا دوباره به فودم بروی کسی که گفتید به بازار  
هارون الرشید ابروها را در هم کشید؟»  
بهلول گفت: «استش به بیست و پوی کسی که فودم را با هوب و  
هارون الرشید را قرائد و گفت: «آن‌ها مالیات می‌گیرند. متوجه شدم که در میان  
بهلول رشیدان مشهوران شما بر در آن‌ها مالیات می‌گیرند.»  
فتم. اما دیدم مشهوران شما بر زور از آن‌ها مالیات می‌گیرند.»  
شلاق می‌ترسانند و با تهرید و زور از آن‌ها مالیات می‌گیرند.»  
مردم این شهر شما از همه نیازمندترید.»

نیازمندترین